

دوردست‌های درونِ ما

(مجموعه شعر)

واسکو پوپا

ترجمه

شهرام شیدایی، آزیتا بافکر و کامران تهرانی

تهران ۱۳۹۶

درآمدی بر شعر واسکو پوپا / تَد هیوز / احمد میرعلایی ۷

دور دست‌های درون ما:

- ۱ دست‌هامان را بالا می‌بریم... ۱۹
- ۲ ببین این جاست آن حضور ناخوانده غریبه... ۲۰
- ۳ ناآرام راه می‌روی... ۲۱
- ۴ دستکش‌های سبز روی شاخه‌های خیابان... ۲۲
- ۵ ذخیره تاریکی شب‌ها دارد تمام می‌شود... ۲۳
- ۶ تو نگاه می‌کنی... ۲۴
- ۷ چشم‌های دنداندار... ۲۵
- ۸ در چهارراه‌ها... ۲۶
- ۹ سبز و سقی... ۲۷
- ۱۰ با این دکمه‌های برنزی... ۲۸
- ۱۱ خانه‌های جیب‌های تلخ اتاق‌ها را... ۲۹
- ۱۲ گذرگاه‌های تاریک فرومی‌غلتند... ۳۰
- ۱۳ ستون‌های نگاه‌دارنده بهشت فرومی‌ریزند... ۳۱
- ۱۴ اگر به خاطر چشم‌های تو نبود... ۳۲
- ۱۵ خیابان‌های نگاه‌های تو... ۳۳
- ۱۶ روشنایی مطبوعی... ۳۴
- ۱۷ می‌خواستم در دریا بخوابم... ۳۵
- ۱۸ تو را حمل می‌کنم... ۳۶
- ۱۹ جوانی ما به برگ نشسته است... ۳۷
- ۲۰ پرنده‌ها می‌نوشند آب زنده‌ای را... ۳۸
- ۲۱ دست‌هایت سرخ می‌شوند و می‌درخشند... ۳۹
- ۲۲ روز ما سیب سبزی‌ست... ۴۰
- ۲۳ بدون نگاه‌های تو من رودخانه‌ای‌ام... ۴۲
- ۲۴ می‌روم... ۴۳
- ۲۵ من کف زردرنگ آن اتاق خالی‌ام... ۴۴
- ۲۶ در این شب بی‌صبح... ۴۵
- ۲۷ میان کف دست‌هایم... ۴۶
- ۲۸ زیر پلک‌هایت... ۴۷
- ۲۹ این‌ها لب‌های توآند... ۴۸
- ۳۰ غروب را از پوستم جدا می‌کنم... ۴۹

درآمدی بر شعر واسکو پوپا

واسکو پوپا شاعر یوگسلاویائی در سال ۱۹۲۲ به دنیا آمد. در دانشگاه بلگراد ادبیات خواند و اکنون در یکی از بنگاه‌های نشر کتاب کار می‌کند.^۱ کتاب‌های شعری که از او منتشر شده عبارت‌اند از: **عوعوی سگ**^۲ (۱۹۵۲)، **مزرع ناراحت**^۳ (۱۹۵۶)، **اشعار**^۴ (۱۹۶۵) و **ملکوت ثانوی**^۵ (۱۹۶۸).

پوپا از آن نسل شاعران اروپای شرقی است — **هلوب**^۶ اهل چکسلواکی و **هربرت**^۷ لهستانی شاید دو شاعر هم‌تراز باشند — که در بحبوحه بلوغ، جنگ غافلگیرشان کرد. هر یک از اینان به اقتضای خلق‌وخوی خویش به اصول سوررئالیسم که در فاصله دو جنگ بر شعر اروپایی (به جز شعر انگلیسی) غالب بود، واکنش ویژه نشان داد، اما از آن زمان تاکنون آنچه به‌ویژه بر کشورهای آنان و تا حدودی (بیش از هر زمان دیگر) بر همه بشریت رفته است این واکنش را استوارتر کرده است. اگر نیازی به دلیل باشد هر یک از میلیون‌ها جسد خود دلیلی است بر این امر که انسان حیوانی سیاسی است یا رقمی دولتی. تلاش این شاعران برای ثبت

۱. این مقدمه در سال ۱۹۶۹ نوشته شده.

2. Kora

3. Nepocin-Polja

4. Pesme

5. Sporendo Nebo

6. Holub

7. Herbert

این حقیقت که انسان در همان وضع و حال موجودی با آگاهی نافذی از رنج و امید هم هست، شعر آنان را به چنان ایجاز و ظرافت و خضوعی رسانده که خود چیزی تازه است. این چیز تازه به واقعیت همگانی، یعنی به واقعیتی که اگر بخواهیم باقی بمانیم باید در آن زندگی کنیم، نزدیک‌تر است تا واقعیت‌های دیگر، واقعیت‌های تفننی، واقعیت‌هایی که در آنها می‌پوسیم در همان حال که بقای جسمانی ما را به راحتی تأمین می‌کنند، واقعیت‌هایی که هنر به‌ویژه هنر معاصر پیوسته تلاش می‌کند آنها را چون بُعدی متعالی بر ما تحمیل کند. فکر می‌کنم این **میلوش**^۱ شاعر لهستانی بود که در آن هنگام که در آستانه‌ی دری افتاده بود و گلوله‌ها را می‌دید که سنگفرش خیابان را در کنار او از جا می‌کنند، متوجه شد که بیشتر این اشعار برای زندگی در جهانی که مردم در آن واقعاً می‌میرند ساخته نشده‌اند. اما اشعاری هم هست که به کار این جهان می‌خورد و چنین به نظر می‌رسد که آن دسته از شاعرانی که **پوپا** یکی از آنان است شعر خود را به محک چنین آزمونی زده‌اند.

می‌توانیم نیروهایی که دید و سبک آنان را شکل داده است حدس بزنیم. در واقع اینان ناچار بوده‌اند با بینشی زندگی کنند که هنرمندان کشورهای دیگر شکل شکسته‌بسته‌ای از آن را از خلال ازدحام تمدن آزاد و نابسامان ما می‌بینند، این شاعران را باید بیدارترین و خالص‌ترین شاعران زنده دانست.

دنیای آنان از جهتی انسان را به یاد دنیای بکت می‌اندازد، با این تفاوت که دنیای آنان شجاعانه‌تر، انسانی‌تر و واقعی‌تر به نظر می‌رسد. این دنیا به وحشتناکی دنیای **بکت** است، اما آنان تا بدان درجه از نومیدی نمی‌رسند که آگاهی و مسئولیتشان در برابر یاخته‌های حیوانی آنها تسلیم شود. مضمون‌های شاعرانه‌ی اینان پیرامون روح زنده رنج‌کشی چرخ می‌زند که شایسته‌ی خوشبختی است، اما سخت فریب خورده، بی‌اندازه ضعیف شده است و احساس‌هایی مشکوک و موقتی دارد و چنان غیرقابل تبیین است که تقریباً احمقانه به نظر می‌آید، وجودش محسوس است می‌خواهد به وجود

خود ادامه دهد. این دنیا مثل دنیای **بکت** پوچ نیست. این تنها چیز پربهاست و مطابق با تمامی کیهان طرح‌ریزی شده است. درواقع طرح آن را تمامی کیهان ریخته است. اینان توله‌های نُر تمدنی نیستند که از برنیامدن انتظارات ناممکن و دور از واقعیت خود سرخورده باشند و قدرت تشخیص ضرورت را نداشته باشند. از این جهت آنان را می‌توان پیامبرانی دانست که تا حدی مخالف با زمانه خود سخن می‌گویند، هرچند زیر لب می‌گویند و در جست‌وجوی مستمع نیستند. توانسته‌اند بدان حد از رشد برسند که ببینند جهان جای راحت نیست، اما این بینش آنان را بدبین نکرده است، هنوز این جهان را دوست دارند و حس همدردی خود را دست‌نخورده نگاه داشته‌اند. به شهادت ساده و غریزی رجعت کرده‌اند تا بتوانند ناهمواریها را بپذیرند.

از جهت دیگر دنیای آنان یادآور دنیای فیزیک جدید است؛ با این تفاوت که دنیای آنان به حال ما سودمند است زیرا در این دنیا، درعین حال که همان شکاف میان قوانین شناخت‌ناپذیر و ذرات شناخت‌ناپذیر وجود دارد، مرکز ثقل در فرضیه‌ای در اعماق فضا نهفته نیست، یا از سر مته ریاضیات نمی‌تراود، بلکه در درون آگاهی انسان از خویش قرار دارد، در جسم او یا ذهنیات ضروری انسانی اوست. عدم تسلیم فردیت اوست به هر نوع انتزاع غیرفردی، سیاسی یا باب روز یا هر چیز دیگر. آنان از فروش دست، پا، مو، گوش، جسم و جان و تمام چیزهایی که با آنها رنج کشیده‌اند، سرباز می‌زنند تا با احساسی تکه‌تکه‌شده، با نشانه انتزاعی بیگانگی از خویش، به درون امنیت عضویتی همگانی بگریزند. به مفهومی، آنچه را که یک زندانی می‌پذیرد می‌پذیرند؛ زندانی‌ای که حتی نمی‌تواند آزادی یکی از انگشتانش را ادعا کند. مانند مردانی که از دیار مرگ بازگشته باشند ادراکی پیشرفته دارند. حسی اشتباه‌ناپذیر برای آنچه به‌واقع در زندگی مهم است.

این بی‌پناهی در برابر اوضاع و احوال آنان را از صنایع بلاغی منزّه کرده است. آنان نمی‌توانند تجربه‌های خود را با کوشش‌های امیدوارانه برای تغییر آن تجربه‌ها تحریف کنند. شعرشان شیوه به‌گوش‌رساندن معانی بدون برهم‌زدن سکوت است، هنری که نشانه‌های دوارز دسترس ادراک را برای